

بررسی و تبیین مفهوم «انسان متعالی» از منظر قرآن کریم

رضا علی نوروزی*

استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه اصفهان، اصفهان

هاجر کوهی اصفهانی**

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش دانشگاه اصفهان، اصفهان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۳۰؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۱۲/۴)

چکیده

انسان به عنوان اصلی‌ترین موجود در جهان آفرینش و به سبب دارا بودن ویژگی‌های خاص خود، همواره به نوعی محور توجه اندیشمندان مختلف بود و هر گروه با توجه به بینش‌های خاص خود، شناخت انسان را مورد بحث و بررسی قرار داده است. جامع‌ترین و در عین حال، مطمئن‌ترین راه شناخت انسان، رجوع به خالق او و بهره‌گیری از منابع الهی در این زمینه است. این مقاله با استفاده از این منابع و با روشی تحلیلی - توصیفی به بررسی ویژگی‌های انسان و آفرینش او نموده، سپس به جستجوی تعریف مصطلح «انسان» از منظر قرآن پرداخته است و بر اساس همین تعریف، عوامل سیر انسان و باریابی او به مقام «انسان متعالی» و موانع صعود و تعالی وی را تبیین می‌نماید. با دقت در آیات قرآن کریم چنین دریافت می‌شود که انسان به عنوان «احسن المخلوقین»، موجودی است که از نظر آفرینش با سایر موجودات عالم هستی متفاوت می‌باشد و با استعانت از علوم و معارف و حیانی و ایمان و اعتقاد صحیح، قادر به باریابی به مقام خلیفه‌اللهی می‌باشد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، انسان، انسان متعالی، خلیفه‌الله، احسن المخلوقین، حیّ متّاله.

پژوهش‌های معارف قرآنی، سال ۴، شماره ۱۴، پاییز ۱۳۹۲

* E-mail nowrozi.r@gmail.com

** E-mail: kouhi1391@yahoo.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

از زمانی که پروتاگوراس سوفیست در قرن پنجم پیش از میلاد می‌گفت: انسان معیار همهٔ اشیاء است، سپس مطرح شدن نظر سقراط مبنی بر شناخت خویشتن و علاقه‌مندی نوع بشر به کیهان‌شناسی جهت شناخت و فهم جهان و به دنبال آن خدانشناسی و انسان‌شناسی در یونان و روم باستان و همراه با تعلیمات فیثاغورث، افلاطون و نوافلاطونیان، مبنی بر نداشتن قلمرو مستقل برای آدمی و تحت تأثیر بودن وی و سرنوشت او از عوالم آسمانی، تا برتری خدانشناسی بر کیهان‌شناسی در قرون وسطی و مطرح ساختن سقوط و هیبوط بشر بر زمین جهت شناسایی خداوند و اطاعت اوامر او و در پی آن ظهور اومانیسم یا انسان‌مداری در دورهٔ رنسانس و توجه به آزادی و حیثیت انسانی که معلول رفتار سلطه‌ای اولیای دین و عالمان الهیات و فلسفهٔ قرون وسطایی بود، تا قرن شانزدهم که میشل دو مونتینی، نخستین کوشش فلسفی را در تأملات انسان‌شناختی عرضه می‌دارد، کوششی که در آن انسان مرکزیت یافته باشد و جنبه‌های گوناگون وجود او با روحیه‌ای از پژوهش تجربی و آزاد از همهٔ رشته‌های پیوسته به امور جزئی واری می‌شود، انسان‌شناسی که به خود انسان باز می‌گردد و تقدّم را به آن حقیقتی می‌دهد که در باطن اوست، تا قرن هجدهم که انسان‌شناسی شاخه‌ای از فلسفه شده که با علوم انسانی پیوند نزدیک دارد و می‌کوشد تا معلومات عینی جدید گرد آمده دربارهٔ انسان را با ارزش‌هایی که شعور انسانی را تشکیل می‌دهد، ارتباط دهد. در هر دوره با گذشت زمان و پیشرفت آگاهی، انسان‌شناسی رهیافت‌های خود را به انسان، چندجانبه نموده، وسعت بخشیده و کوشیده است تا داده‌های علوم دیگر را به ضرورت در رهیافت خود نسبت به انسان وارد سازد، به‌طوری‌که متفکران عصر روشنگری غیر از اینکه انسان را جانوری در میان جانوران مطرح ساختند، این مسأله را کشف نمودند که انسان تنها یک موجود طبیعی نیست، بلکه یک موجود فرهنگی نیز هست. در قرن نوزدهم و پس از آن به دنبال پیشرفت سریع علوم مختلف، معرفت انسان به خود دچار نوعی هرج و مرج شد؛ زیرا علوم پدید آمده نمی‌توانستند انسان را در کلیت او یا به صورت جامع ببینند و بشناسند و انسان‌شناسی فلسفی، درمانی برای این هرج و مرج معرفت‌شناسی عنوان شد. در این علم چنین مطرح می‌شد که در انسان‌شناسی از کوشش علمی چاره‌ای نیست، ولی تفکر فلسفی، هم پیش از کار علمی و هم پس از آن جایگاه خود را دارد و باید به نتایج برخاسته از علوم نظم دهد و آنها را با ماهیت عینی - ذهنی راستین انسان، منطبق نماید (ر.ک؛ حلبی، ۱۳۷۱). در واقع، هیچ کدام از اندیشه‌های فیلسوفان و نظریه‌پردازانی چون

مارکس، فروید، اسکینر، سارتر، لورنز و ... انسان را تمام قامت معرفی نموده‌اند که این امر به دلیل عدم شناخت صحیح، جامع و همه‌جانبه آنها از انسان بوده است، به این دلیل که بحث درباره انسان همواره مستلزم حضور خود او در کانون این مطالعه است و انسان هرگز نمی‌تواند خود را حتی به لحاظ فلسفی، موضوعی مستقل برای مطالعه قرار دهد و به صورت صحیح و همه‌جانبه بشناسد. هر چند نظرات این اندیشمندان حاوی حقایقی هم می‌باشد، به طوری که هم محیط‌گرایی مارکس و اسکینر، هم غریزه‌گرایی فروید و لورنز و هم توجه سارتر به آزادی و انتخابگری، همه مصالحی هستند که در بنا کردن طبیعت انسان به آنها نیاز است، البته نه به کیفیت و غلظتی که صاحبان این آرا بیان نموده‌اند. همچنین است اهمیت عقل و برقراری اعتدال میان قوای نفس در اندیشه افلاطون و مسأله هویت الهی انسان در مسیحیت (استیونس، ۱۳۶۸: ۲۱۶-۲۱۵ و دیرکس، ۱۳۸۰: ۸). به عبارت دیگر، با توجه به اینکه هر انسانی خود مخلوق است، علم و معرفت او نسبت به خویشتن ناچیز، بلکه ناقص و عاری از کمال است. همان‌طور که بهترین روش برای شناخت هر پدیده‌ای احاطه کامل بر ابعاد مختلف آن پدیده است، در مورد انسان نیز چنین است و دستیابی به احاطه کامل و بدون نقص، تنها در پرتو وحی الهی امکان‌پذیر است.

وحی که با واژه «إقرأ» آغاز شده، واژه پُر فسونی است که کلید فهم همه علوم و فنون و معارف بشری را در خود گرد آورده است. «إقرأ» یعنی «بخوان»؛ یعنی رموز آسمان و زمین را کشف کن؛ یعنی از اسرار انواع حیوانات و انسان پرده‌گشایی کن. در پرتو این نور است که تاریکی شب، روز می‌شود و تفاوت سخن متعالی و جامع از گفته‌های نازل دیگران مشخص می‌شود که «همه گویند و سخن گفتن قرآن دگر است» (ز.ک؛ فولادوند، ۱۳۸۱: ۲۳). تصویر قرآن از انسان، تصویری کاملاً خدامحور است. انسان تنها در این رابطه استعلایی از سایر موجودات طبیعی جدا می‌شود و گرنه آنجا که او به خود واگذاشته شود، موجودی است آفریده از خاک (غافر/ ۶۷)، و گل (السجده/ ۷) که ناتوان آفریده شده (الروم/ ۵۴)، ناسپاس (یونس/ ۱۲) و ستمکار و نادان (الأحزاب/ ۷۲) است. برای آنکه این پیوند استعلایی انسان برقرار شود و او مقام رسالت مقدس خود را بیابد، نیاز به یادآوری پنداره خدامحوری در همه اجزاء، در تمامی فضا و تمامی زمان انسانی می‌باشد (ر.ک؛ فکوهی، ۱۳۸۲: ۳۶).

اهمیت موضوع مورد بحث در این مقاله نیز در این حد است که هر بحثی که عالمان و عارفان اسلامی در باب انسان نموده‌اند، در حقیقت، مربوط به انسان کامل است. انسانی که

جامع همه عوالم الهی و کونی، از کلی و جزئی، بوده، کتابی است جامع کُتُب تکوینی الهی و چنین گفته‌اند که انسان کامل از حیث روح و عقل خویش کتابی است عقلی که به أم‌الکتاب موسوم است، از حیث قلب خود کتاب لوح محفوظ و از لحاظ نَفْس، کتاب محو و اثبات است. انسان کامل صُحْف مکرّمه بلندمرتبه پاکیزه‌ای است که جز پاک‌شدگان از حجاب‌های ظلمانی او را لمس نکرده است و اسرار آن را در نمی‌یابند (ز.ک؛ حلبی، ۱۳۷۱: ۹۷). مشخص است که چنین انسانی، انسان متعالی و ربوبی است که راه رسیدن به این مقام و شناسایی مسیر برای او جز در پرتو کلام وحی الهی میسر نمی‌گردد. به همین منظور، این مقاله در نظر دارد با استفاده از کلام وحی الهی، قرآن کریم، و استفاده از تفاسیر اندیشمندان اسلامی به تعریف جامع و کاملی از انسان متعالی مورد نظر قرآن پردازد و در این راستا، به سؤالات زیر پاسخ دهد:

- ۱- ویژگی‌های آفرینش انسان چیست و آیا این ویژگی‌ها مختص آفرینش انسان است یا موجودات دیگر را هم شامل می‌شود؟
- ۲- اوصاف انسان در قرآن چیست؟
- ۳- انسان متعالی از منظر قرآن چگونه انسانی است؟
- ۴- عوامل و موانع دستیابی انسان به مقام تعالی چه عواملی هستند؟

آفرینش انسان و ویژگی‌های خاص او در قرآن

قبل از خلقت انسان، خداوند موجودات بسیاری را آفریده بود. این موجودات به دو دسته تقسیم می‌شدند: موجودات مجرد مانند فرشتگان و جنیان و موجودات مادی مانند حیوانات و دیگر موجودات دنیای ماده. آفرینش انسان، امری عظیم بود که قرآن حتی فرشتگان را از درک آن ناتوان می‌داند. انسان موجودی مرکب از ماده و معناست. جسم خاکی او از عالم ماده و روح او که به فرموده قرآن از روح خدا نشأت گرفته، به عالم مجردات مربوط است. برای آفرینش انسان در قرآن ویژگی‌های زیر مطرح شده است:

- ۱- خداوند متعال درباره آفرینش هیچ موجودی جز انسان، اعلام قبلی نفرموده است و امر خلقت او را با فرشتگان در میان ننهاده است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۶): «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در روی زمین جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند:

پروردگار! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر که قبل از این آدم وجود داشتند نیز به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است، ما تسبیح و حمد تو را به‌جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم. پروردگار فرمود: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید» (البقره/۳۰).

آیاتی چون (ص/ ۷۱ و ۷۲) و (الحجر/ ۲۸ و ۲۹) نیز به این اعلام قبلی خداوند به فرشتگان، اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که من بشری از گِل خواهم آفرید، سپس چون او را کاملاً درست نمودم و از روح خود در او دمیدم، بر او سجده کنید. این مسأله هم تفاوت در خلقت و هم اهمیت خلقت انسان را مشخص می‌سازد.

۲- نوع انسان (البته نه تمامی انواع انسان‌ها که حتی شامل سایر ادوار بشریت هم بشود، بلکه نوعی که فعلاً در روی زمین زندگی می‌کند)، نوعی نیست که از تکامل موجودات دیگر به وجود آمده باشد، بلکه نوعی است مستقل که خدای متعال او را بدون الگو از مواد زمین آفرید (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۶۹-۱۶۸). در قرآن کریم بیان شده که انسان را از دو مبدأ آفریده شده است؛ خاک یا گِل و گاهی حماء مَسْنُون و صلصال که مبدأ مادی است و جسم او را شامل می‌شود و مبدأ ماورای طبیعی که همان روح الهی است و روح انسان را شامل می‌شود (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۶ و طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱۷: ۳۴۲ و ج ۱۲: ۲۲۸ - ۲۲۶): «...وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ: و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشری را از گِل می‌آفرینم» (ص/۷۱): «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّن حَمَإٍ مَّسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ: و (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشری را از گِل خشکیده‌ای که از گِل بدبویی گرفته شده، می‌آفرینم. * پس هنگامی که کار آن را به پایان رساندم و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید» (الحجر/ ۲۹ و ۲۸).

تأکید و صراحت قرآن کریم به این امر، دو بُعدی بودن وجود انسان، مادی و معنوی، جسمی و روحی را مشخص می‌سازد و بر تمام نظریات که انسان را فاقد روح و بُعد معنوی می‌دانند، خط بطلان می‌کشد.

۳- تطورات آفرینش انسان سه مرحله داشته است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۰) که عبارتند از:

الف) مرحله‌ای که انسان اصلاً شیء نبوده است: «قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا: فرمود: چنین است و پروردگارت این گونه گفته (و اراده فرموده) که این بر من آسان است و قبلاً تو را آفریدم، در حالی که چیزی نبودی» (مریم/۹)؛ «أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا: آیا انسان به خاطر نمی‌آورد که ما پیش از این او را آفریدیم، در حالی که چیزی نبود؟!» (مریم/۶۷).

خداوند حکیم، هنگامی که عده‌ای درباره‌ی معاد با شگفتی می‌پرسند که آیا زنده کردن دوباره‌ی مردگان امکان‌پذیر است، به آنها یادآوری می‌فرماید که تو را در حالی که چیزی نبودی، آفریدم.

ب) مرحله‌ای که انسان شیء بوده، اما نامور نبوده است: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا: آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل‌ذکری نبود؟!» (الإنسان/۱).

کلمه «حین» در این آیه به معنای قطعه‌ی محدودی از زمان، چه کوتاه و چه طولانی، است و کلمه «دهر» به معنای زمانی ممتد و طولانی و بدون حد است؛ زمانی که ابتدا و انتهای آن مشخص نیست. عبارت «شَيْئًا مَّذْكُورًا» در این آیه نشان‌دهنده‌ی این است که انسان چیزی نبوده که با ذکر نامش جزء مذکورات باشد؛ مثلاً چیزی در مقابل زمین، آسمان، خشکی و تری بوده باشد و به این جهت، نامی از او در میان نبود. به عبارتی، چون انسان هنوز خلق نشده بود، پس موجود هم نبود و نامی هم نداشته است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۱۹۳).

ج) مرحله‌ای که «شیء قابل‌ذکر» شده است. خداوند متعال در آیات مختلفی این مطالب را به انسان یادآوری می‌کند و می‌فرماید آیا انسان به یاد نمی‌آورد که قبلاً چیزی نبوده است؟ تذکر و یادآوری به این معناست که انسان به خاطر آورد، فراموش نکند و غفلت نرزد که پس از فرمان «كُنْ» خالق حکیم از علم حضرت حق به عین آمده است و وجود یافته: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!» و آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود» (یس/۸۲). به علت اینکه خود انسان به چیزی نبودن عینی خویش علم داشته، این سخن قرآن که «مگر یادتان نیست»، برای

غفلت‌زدایی و یادآوری انسان است و اکنون که موجودی به اسم انسان شده، به خاطر امر خالق مهربان است.

تطورات ذکر شده در قرآن کریم در طی آفرینش انسان، تمایز و اهمیت این آفرینش را در عالم هستی نمایان ساخته است و چنین یادآور می‌شود که آفرینشی با این اهمیت ویژه قطعاً هدفی ویژه را نیز در پی دارد.

۴- انسان دارای فطرت است؛ فطرتی حقیقت‌طلب که راهنمای طی مسیر او به سوی الله است. فطرت سرشتی ویژه و آفرینشی خاص، و با طبیعت و غریزه متفاوت است. فطرت همان بینش شهودی انسان به هستی محض و گرایش آگاهانه نسبت به مدبر هستی است که حقیقت آدمی به آن سرشته شده است و جان انسانی به آن شیوه خلق گردیده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده است؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند» (الروم/۳۰).

تمامی انکارها، تردیدها و انحرافات به دلیل عدم حرکت آدمی بر اساس فطرت الهی خویش است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۲۱-۱۱۹ و مطهری، ۱۳۷۳: ۹). بر اساس این آیه شریفه، حرکت بر اساس فطرت، همان دین قیّم است که خداوند متعال آدمی را بر این شیوه خلق نموده است. این ویژگی در میان موجودات جهان آفرینش مختص انسان است و چنین موهبتی (فطرت) را خالق حکیم به موجود دیگری ارزانی نداشته است.

۵- وجود روحی الهی در سرشت انسان از ویژگی‌های آفرینش این مخلوق است. انسان ترکیبی از طبیعت و ماورای طبیعت است که طبیعت همان جسم و بدن مادی او و ماورای طبیعت همان روح و جان الهی اوست (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۷۳: ۹): «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» او همان کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. * سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی‌قدر آفرید. * سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در

وی دمید و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد، اما کمتر شکر نعمت‌های او را به‌جا می‌آوردید» (السجده/۹-۷).

وجود روح الهی است که به وجود آدمی ارزش و اصالت می‌بخشد و تفاوت او را با موجودات دیگر آشکار می‌سازد. در واقع، عظمتی که هر انسان می‌تواند به آن دست یابد، به علت وجود روح الهی است نه جنبه مادی وی، و دارا بودن روح الهی سبب تعالی انسان و رسیدن او به مقام قرب الهی می‌شود.

۶- قدرت اختیار در انسان یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد اوست که از طرف خالق متعال به او ارزانی شده است (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۷۳: ۱۰): «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس» (الإنسان/۳)

کلمه «شکر» که در آیه شریفه آمده است، به معنای آن است که نعمت داده شده از طرف منعم (خدا) را خالص برای خدا به کار ببری و کفر درمقابل شکر قرار دارد و کفران نعمت استفاده نادرست از نعمت است. تعبیر «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»، بر این مطلب دلالت دارد که راهی که خدا به آن هدایت کرده، راهی اختیاری است و شکر و کفری که مترتب بر این هدایت است، در حیطه اختیار انسان قرار گرفته است؛ زیرا هر فردی به هر یک از آن دو می‌تواند متصف شود (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۸ ج ۲۰: ۱۹۶-۱۹۵). وجود قدرت اختیار در انسان است که مسأله حق و تکلیف را مطرح ساخته است و در ادامه مسیر پاداش و عقاب را برای او به دنبال دارد که در صورت عدم وجود اختیار، وجود حساب و کتاب و بهشت و جهنم معنایی نخواهد داشت. قدرت اختیار و انتخاب در مورد انسان به حدی است که خداوند متعال حتی در پذیرش دین نیز او را آزاد و مختار قرار داده است و در آیه ۲۵۶ از سوره بقره فرموده است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» در قبول دین، اکراهی نیست؛ (زیرا) راه درست از راه انحرافی روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت [= بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است که گسستن برای آن نیست و خداوند، شنوا و داناست».

۷- از دیگر ویژگی‌های وجود انسان، وابستگی او به اسباب و عوامل است، به‌طوری‌که به موجب این نیاز زندگی اجتماعی دارد و به طور طبیعی باید در میان هم‌نوعان خود زیست نماید

و به آنها احتیاج دارد. همچنین به دلیل ماهیت اجتماعی زندگی انسان، وی به سایر اسباب دنیای مادی نیز محتاج است و برای رسیدن به اهداف متنوع خود از آنها کمک می‌گیرد. توجه به آیه ۱۳ از سوره حجرات مشخص می‌سازد که اجتماعی بودن انسان در متن خلقت و آفرینش او بی‌ریزی شده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. خداوند دانا و آگاه است».

همچنین، در آیه ۵۴ از سوره فرقان، رابطه‌های سببی و نسبی را که مایه پیوند افراد و پایه بازشناسی آنهاست، به عنوان طرحی در متن خلقت برای حکمت و غایتی کلی قرار داده شده است، عنوان نموده است: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا: او کسی است که از آب انسانی را آفرید. سپس او را نسب و سبب قرار داد (و نسل او را از این دو طریق گسترش داد) و پروردگار تو همواره توانا بوده است».

آیه ۳۲ از سوره زحرف نیز دلیل دیگری بر زندگی اجتماعی انسان‌ها و اختلاف در آفرینش آنها با سایر موجودات است: «أَهُمْ يُقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحِمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ: آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کنند (و با هم تعاون نمایند)؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است».

در این آیه شریفه به دلیل برتری برخی انسان‌ها بر برخی دیگر، از نظر امکانات و استعدادها، مسخر نمودن برخی، توسط برخی دیگر در جامعه صورت می‌پذیرد تا بدین وسیله زمینه‌های زندگی اجتماعی انسان‌ها فراهم گردد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۷۷؛ مطهری، ۱۳۸۷: ۲۳-۱۷). در واقع، خاصیت زندگی اجتماعی برای انسان‌ها، نیازمندی آنها به یکدیگر و وابستگی آنها به علل و عوامل مادی می‌باشد که این مسأله در مورد موجودات دیگر جهان آفرینش وجود ندارد و مختص انسان می‌باشد.

اوصاف انسان در قرآن

اوصاف هر شیء مشتمل بر خصوصیات مثبت و منفی او می‌باشد که برای شناخت و تفسیر شیء ضروری است. انسان نیز به عنوان موجودی از موجودات این عالم دارای صفات پسندیده و صفات ناپسند می‌باشد. صفاتی که به مناسبت آنها ستایش یا نکوهیده شده تا آگاه گردیده و با معرفت صحیح قادر به طی مسیر الهی و فطری خود گردد. مبدأ ستایش‌های انسان در قرآن، فطرت‌گرایی و منشأ نکوهش‌های انسان در قرآن، طبیعت‌گرایی او می‌باشد، نه خود طبیعت یا فطرت انسان (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، الف: ۲۱۳). در واقع، استفاده از فطرت و حرکت بر مبنای آن به حفظ فطرت انجامیده، چون انسان با قدرت اختیار خویش فطرت را حاکم بر خود می‌گرداند، قرآن او را ستوده است و کار او را نیکو توصیف می‌کند. در مقابل، حاکمیت طبیعت بر وجود انسان به ظلم بر خویشتن و خیانت در امانت الهی، یعنی همان فطرت انسانی، منتج شده، به سبب این سوء اختیار، قرآن انسانی را که طبیعت خویش را حاکم بر وجود گردانیده است، نکوهش می‌نماید. در قرآن کریم بالاترین مدح‌ها، ستایش‌ها، مذمت‌ها و نکوهش‌ها از بین مخلوقات مختلف شامل حال انسان می‌شود. گاهی انسان از فرشتگان نیز برتر می‌گردد و گاهی از حیوانات نیز پست‌تر (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۷۳: ۶). در واقع، علت این امر صرفاً بدن مادی او یا روح فراطبیعی او نمی‌باشد، بلکه ترکیب و همراهی این دو با هم که تشکیل موجودی به نام انسان را می‌دهد و دارا بودن ویژگی‌های خاص این مخلوق می‌باشد. ستایش‌های قرآن از انسان و همچنین نکوهش‌ها و مذمت‌های قرآن درباره انسان را به شرح زیر می‌توان تقسیم‌بندی نمود:

الف) اوصاف شایسته انسان در قرآن

خداوند متعال اوصاف پسندیده‌ای برای انسان در قرآن مشخص فرموده است و همان طور که بیان شد، این اوصاف به فطرت خواهی و روح الهی انسان برمی‌گردد. در آیه ۷۰ از سوره اسراء آمده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکب‌های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم».

در این آیه دو مسأله کرامت و فضیلت برای انسان مطرح شده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» و «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ منظور از تکریم اختصاص دادن صفت

یا خصوصیتی به آدمی است که در دیگران وجود ندارد. کرامت ناظر به شرافت ذاتی شیء است که ویژه خود اوست، در کرامت تنها خود شخص مورد تکریم مورد نظر است و مقایسه با دیگران در آن لحاظ نمی‌شود. اما در فضیلت موجودی با موجودات دیگر مقایسه و برتری آن مشخص می‌شود. فضیلت انسان نسبت به سایر مخلوقات به این معناست که هر چیزی به سایر مخلوقات داده شده است، بیشتر و عالی‌تر از آن به انسان داده شده است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، الف: ۲۱۶ و طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱۳: ۲۱۴). بنابراین، با توجه به دو ویژگی کرامت و فضیلت می‌توان اوصاف انسان را تحت این دو ویژگی طبقه‌بندی نمود:

الف (۱) - جلوه‌های کرامت انسان

الف - ۱ - ۱) عقل

از برترین جلوه‌های کرامت انسانی وجود نعمت عقل در انسان است. عقل نیرویی است که به وسیله آن حق از باطل، خیر از شر و نافع از مضر قابل تشخیص است. عقل از عقلال به معنای نگهدارنده و بازدارنده است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۳۸۶: ۳۰۸). به همین مناسبت ادراکاتی که انسان دارد و آنها را در دل پذیرفته است و پیمان قلبی نسبت به آنها بسته، عقل نامیده شده است و همچنین نیروی مدرکات آدمی را که باعث تشخیص خیر و شر، حق و باطل از یکدیگر می‌شود، عقل نامیده‌اند. خدای متعال عقل را به نیرویی تعریف کرده که انسان در دین خود از آن بهره‌مند شده است و به وسیله آن راه را به سوی حقایق معارف و اعمال صالح پیدا نماید. اگر عقل انسان در این مجرا قرار نگیرد و قلمرو علم او فقط به چهار دیوار خیر و شرهای دنیوی محدود شود، عقل نامیده نمی‌شود (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۳۷۵). عقل مصباح و چراغ دین و در کنار نقل، منبع معرفت بشر از دین و کاشف محتوای اعتقادی و اخلاقی و قوانین فقهی و حقوقی دین است (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۵۰). خداوند متعال به انسان با دادن چنین نعمت و نیرویی کرامت داده است و او را بر سایر آفریدگان و مخلوقات خود برتری بخشیده است.

الف - ۲) - ۱) علم به اسماء

بر اساس آیات ۳۱ و ۳۲ سوره بقره: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ: سپس علم اسماء [= علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید. * فرشتگان عرض کردند: منزهی تو. ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم. تو دانا و حکیمی.»

انسان تنها موجودی است که شایسته شناخت اسمای حسناى الهی است. این شایستگی مخصوص انسان کاملی است که نه تنها عالم به اسمای حسناى الهی است، بلکه معلّم فرشتگان نیز می‌باشد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، الف: ۲۱۷ و طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۸۱-۱۸۰). «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ: فرمود: ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن. هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را می‌دانم؟! و نیز می‌دانم آنچه را شما آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید.»

معنای تعلیم اسماء این است که خدای متعال این علم را در انسان‌ها به ودیعه سپرده، به طوری که آثار این ودیعه به تدریج و به طور مستمر از این نوع موجود، در صورت هدایت، سر زده و از قوه به فعل درمی‌آید. علم به اسماء لازمه کرامت خلیفه‌اللهی است که به انسان عطا شده است و ملائکه به دلیل نداشتن این علم نمی‌توانستند خلیفه و جانشین خدا شوند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۷۹-۱۷۸).

الف - ۱- ۳- خلافت

مهم‌ترین ویژگی و کرامتی که خداوند متعال به انسان عطا فرموده است، مقام خلیفه‌اللهی است. این ویژگی تنها در آیه ۳۰ از سوره بقره بیان شده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ: (به خاطر بی‌اوری) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: پروردگار! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر که قبل از این آدم وجود داشتند نیز به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش

این انسان، عبادت است، ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم و تو را تقدیس می کنیم. پروردگار فرمود: من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید».

باتوجه به تفاسیری که ذیل این آیه شریفه بیان شده، نکات زیر قابل جمع بندی و نتیجه گیری است:

الف) خلافت بیان شده در آیه اختصاص به شخص آدم، علیه السلام، ندارد، بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او شریک هستند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۷۸). مراد از آدم در این آیه، شخصیت حقوقی آدم و مقام انسانیت است؛ یعنی مقام خلیفه اللهی در مورد تمام انسانها (به صورت بالقوه) بیان شده است (ر.ک؛ جعفری، ۱۳۷۷: ۶۲ و جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱۸).

ب) منظور از خلافت که در این آیه بیان شده، جانشینی خدا بر روی زمین بوده است نه جانشین ساکنان قبلی زمین؛ زیرا خدا در جواب ملائکه فرموده که من اسماء را به آدم تعلیم دارم و این پاسخ با چنین احتمالی تناسب ندارد (ر.ک؛ جعفری، ۱۳۷۷: ۶۲ و طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۷۸). در واقع، مقصود از مستخلف عنه، تنها خدای سبحان بوده است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۸).

ج) مقام خلافت کامل نمی شود مگر اینکه خلیفه نمایشگر مستخلف عنه باشد. خلیفه کسی است که در آغاز و انجام سمت خود، آینه مستخلف عنه است و هیچ گاه از این مرآت تخلف نمی کند و تمامی شئوون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را بیان و ابراز می دارد (ر.ک؛ همان، ۱۳۸۵: ۵۳ و طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۷۷).

د) باید توجه داشت که مراحل عالی خلافت در انسان های کامل یافت می شود و مراحل مادون آن در انسان های وارسته. به عبارتی، خلافت و جانشینی خدا نیز دارای مراتبی است و درجات فراوانی به همراه دارد؛ زیرا خداوند ظهورهای متفاوتی دارد. هر انسان به میزان علمی که به اسمای الهی دارد، بر دیگر موجودات تفوق یافته و به همان نسبت هم خلیفه الله است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۵۶ و ۹۲).

الف - (۴-۱) تسخیر آسمان و زمین

خداوند متعال تمام آنچه را که در آسمانها و زمین است، مسخر خلیفه خود می گرداند: «
وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ...: او آنچه را در آسمانها و آنچه در

زمین است، همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته...» (الجاثیه/۱۳). اجزای عالم همه مطابق نظام احسن در جریان هستند. در این نظام انسان به عنوان خلیفه خدا، امتیاز تسخیر هر چه را در آسمانها و زمین است، به خود اختصاص داده است. به این وسیله هر روز دامنه ارتفاع و بهره‌گیری جوامع بشری از موجودات زمینی و آسمانی گسترش می‌یابد و انسان این موجودات را از گیاه تا جانور و... از جهات گوناگون واسطه رسیدن به اغراض خود یعنی مقاصد حیاتی خود می‌گرداند (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، الف: ۲۲۰-۲۱۹ و طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱۸: ۲۴۶). البته مسائلی که بیان شد، حداقل‌هایی برای تسخیر آسمان و زمان توسط خلیفه خداوند است. با توجه به مراتب و درجات خلیفه الهی، یقیناً این تسخیر و این اجازه در موارد گوناگون آسمانی و زمینی برای خلیفه کامل و حتی متوسط خداوند صورت می‌پذیرد.

الف - (۵-۱) بصیرت بر خویشتن

بصیرت به معنای رؤیت قلبی و ادراک باطنی است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۱۶۹). یکی از خصوصیات که خالق بی‌همتا به انسان مرحمت فرموده، نیروی تشخیص خیر از شر و بصیرت باطنی است. در آیه ۱۴ از سوره قیامت آمده است: «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِصِيرَةٌ: بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است». همچنین در آیه ۸ از سوره شمس آمده است: «فَالْتَمِمْهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا: سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است».

مراد از الهام در آیه مذکور این است که خدای متعال خوبی و بدی، خیر و شر، زشت و زیبا را به انسان شناسانده است و به انسان فهمانده عملی که انجام می‌دهد تقوی است یا فجور (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، الف: ۲۲۰ و طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۵۰۰-۴۹۹). این امر به دلیل قرار گرفتن فطرت الهی در نهاد هر انسانی است که با قرار گرفتن در مسیر صحیح الهی خود، روشن‌کننده راه برای هر انسانی می‌باشد.

الف - (۲) جلوه‌های فضیلت انسان

الف - (۲-۱) احسن المخلوقین بودن

ویژگی احسن المخلوقین بودن جزء جلوه‌های فضیلت انسان قرار می‌گیرد؛ زیرا نظام آفرینش نظام احسن است و هر شیء در این نظام در زیباترین و صحیح‌ترین موقعیت قرار

گرفته است: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ: او همان کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد» (السجده/۷)، هیچ موجودی به آن جهت که موجود و مخلوق است، متصف به بدی نمی‌شود؛ زیرا خداوند متعال خلقت هر موجودی را نیکو فرموده است و اصولاً خلقت ملازم به احسن است. بنابراین، هر مخلوقی بدان جهت که مخلوق است، زیبا و نیکوست (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱۶: ۳۷۳). در میان موجودات جهان آفرینش، انسان به سبب جایگاه ویژه‌اش لقب احسن المخلوقین را به خود اختصاص داده است. خداوند متعال نیز پس از آفرینش مجموعه انسان، شامل جسم مادی و روح مجرد و غیر مادی، به خود لقب احسن الخالقین داده است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۳۰-۲۴)؛ «...فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: ... پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!» (المؤمنون/۱۴). بنابراین، احسن المخلوقین بودن برای انسان فضیلتی است که از میان تمام موجودات، نصیب وی شده است.

الف - ۲-۲) برتری در آفرینش آیتی

انسان بیشتر از سایر موجودات، آفرینش آیتی دارد؛ یعنی هویت او بهترین مرآت خداست و غبار غیریت در چهره چنین آیینه‌ای ننشسته است، به گونه‌ای که تمام لایه‌های درونی هستی انسان را فطرت خداخواه و خداجوی او تشکیل می‌دهد. چیزی از بیرون، مانع و حجاب خدایی درونی او نیست (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، الف: ۲۳۰). این امر به دلیل وجود فطرت الهی انسان است که از بهترین ویژگی‌های آفرینش او و یکی از جلوه‌های کرامت بنی آدم است.

الف - ۲-۳) برتری به اثر داشتن جنبه تشریحی

خداوند متعال تمام موجودات را بر اساس هدایت تکوینی هدایت می‌کند: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده، سپس هدایت کرده است» (طه/۵۰)، در میان موجودات جهان آفرینش، انسان موجودی است که به جز صبغه تکوینی دارای جنبه تشریح نیز می‌باشد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، الف: ۲۳۴). انسان به دلیل وجود نیروی اختیار و اراده، قادر به انتخاب و پیروی در مسیر تشریح یا در غیر مسیر تشریح می‌باشد. هدایت تشریحی مربوط به اموری از قبیل اعتقادات حق، اعمال صالح و هر چه در شریعت آمده، می‌باشد. هدایت تشریحی بر دو گونه است: الف) نشان دادن راه که در آیه ۳ از سوره دهر آمده است: «إِنَّا هَدَيْنَاكَ

السَّبِيلِ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا». (ب) رسانیدن به مطلوب که در آیه ۱۲۵ از سوره انعام به آن اشاره شده است: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...» و فرموده این قسم هدایت عبارت از این است که قلب به نحو مخصوصی انبساط پیدا کرده است و در نتیجه، بدون هیچ گرفتگی قول حق را پذیرفته، به عمل صالح بگراید و از تسلیم بودن در برابر امر خدا و اطاعت از حکم او ابا و امتناع نداشته باشد. در آیه ۲۳ از سوره زمر^۱ نیز به این نوع از هدایت تشریحی اشاره شده است و این حالت را نور نامیده شده است. از خواص هدایت الهی قرار گرفتن در مسیر مستقیم است که انحراف و اختلاف در آن نیست و آن همانا دین قیّم الهی است که نه معارف اصولی و شرایع فرعی آن با هم اختلاف دارد و نه حاملین دین و راهروان در آن، با یکدیگر تضاد و مخالفتی دارند. این دین همان دین قیّم است که مطابق فطرت الهی همه انسان‌هاست که نه عوض شدنی است و نه احکام آن تغییر و تبدیلی می‌یابند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۷: ۴۷۸-۴۷۷). بنابراین، انسان به عنوان موجودی که قابلیت خلیفه الهی شدن در او نهاده شده است و به دلیل وجود فطرت الهی که خداوند متعال در وجود او قرار داده، دارای هدایت تشریحی است و در این زمینه نسبت به کل موجودات جهان هستی برتری و فضیلت دارد.

ب) اوصاف نکوهیده انسان در قرآن

همانگونه که بیان شد، صفات انسان در قرآن کریم به دو قسمت پسندیده و نکوهیده قابل تقسیم است. منشأ صفات پسندیده انسان وجود نیروی عظیم فطرت و فطرت‌گرایی اوست و منشأ صفات ناپسند انسان، طبیعت‌گرایی می‌باشد که باعث پیروی از هواهای نفسانی است. اوصاف ناپسند انسان را که در قرآن بیان شده، به سه دسته می‌توان تقسیم کرد^۲ (جوادی آملی، ۱۳۸۷، الف: ۲۳۸): ۱- صفات ناشی از طبیعت انسان. ۲- صفات ناشی از بهره‌برداری نادرست از طبیعت انسان. ۳- صفات ناشی از غفلت و روگردانی از فطرت.

ب-۱) صفات ناشی از طبیعت انسان

آیات ناظر بر این صفات، در صدد تقبیح یا مذمت انسان برنیامده، بلکه این صفات را از ویژگی‌های آفرینش وی می‌دانند. در واقع، این صفات درباره نقاط ضعف آدمی است و در مواردی هم برای تنبّه و یادآوری استفاده می‌شود و هم نقش آگاه‌سازی را دارد. صفتی مانند «ضعیف بودن» انسان از این دسته می‌باشد. در آخر آیه ۲۸ از سوره نساء آمده است: «...وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ

ضَعِيفًا: ... و انسان، ضعیف آفریده شده است». این ضعیف بودن هم در مورد بُعد جسمی و هم در مورد بُعد روحی وی می‌باشد. بیان قرآن در این مورد باید سبب توجه و تدبیر انسان متعالی شود و او را در جهت، جبران ضعف‌های خود و عدم غرّه شدن به موقعیت‌های مختلف یاری رساند.

ب- ۲) صفات ناشی از بهره‌برداری نادرست از طبیعت انسانی

برخی از اوصاف ناپسندی که در قرآن در مورد انسان بیان شده، ریشه‌ای طبیعی دارد و در اثر انحراف از تمایلات طبیعی انسان ایجاد می‌شود. به عنوان مثال صفت «هلوع» بودن به معنای «حریص بودن»، صفتی است که به طور طبیعی خداوند متعال در وجود آدمی نهاده است. این صفت در صورت جهت‌دهی درست می‌تواند سبب پیشرفت انسان در زمینه‌های مختلف گردد؛ مثلاً «هلوع» بودن در مورد علم، عمل صالح و سایر معنویات، ولی در صورتی که این صفت تعدیل نگردیده، در مسیر درست قرار نگیرد، به صفتی مذموم و عقاب‌آور مبتدل می‌شود که صفات «جزوع» و «منوع» بودن را به همراه می‌آورد: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ: به یقین انسان حریص و کم‌طاقت آفریده شده است؛ * هنگامی که بدی به او رسد، بیتابی می‌کند * و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود (و بخل می‌ورزد)، * مگر نمازگزاران» (المعارج/۲۲-۱۹).

از جنبه دیگری صفت «هلوع» بودن اگر درست هدایت نشود، به «بخل» شدید می‌انجامد که جزء صفات رذیله و ناپسند آدمی است. صفت طبیعی دیگری که در وجود آدمی نهاده شده، صفت «عجول» بودن است. عجله داشتن و عجول بودن اگر در حالت درست و منطقی آن هدایت شود، سبب نظم در کارها، وقت‌شناسی، تسریع در امور و بسیاری از منافع دیگر می‌شود، در صورتی که استفاده نادرست و غیر صحیح از این صفت، ضررهای مادی و معنوی زیادی برای انسان به همراه می‌آورد: «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا: انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می‌کند، آنگونه که نیکیها را می‌طلبد، و انسان همیشه عجول بوده است» (الإسراء/۱۱).

صفت «غرور»، صفت مثبت طبیعی دیگری است که در نهاد انسان به ودیعه قرار داده شده است، ولی همین صفت در صورت پیشروی نادرست در وجود آدمی به رذیله‌ای جبران‌ناپذیر تبدیل شده که ایمان انسان را بر باد می‌دهد. ابلیس از ملائکه مقرب الهی بود که به واسطه

صفت غرور از درگاه الهی رانده شد. نمودی از این صفت در آیه ۵۰ از سوره فصّلت بیان شده است: «وَلَئِنْ أَدْقْنَا رَحْمَةً مِّنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءِ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ: و هرگاه او را رحمتی از سوی خود بچشانیم بعد از ناراحتی که به او رسیده، می‌گوید: این به خاطر شایستگی و استحقاق من بوده است و گمان نمی‌کنم قیامت برپا شود و (به فرض که قیامت باشد)، هرگاه به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، برای من نزد او پاداش‌های نیک است. ما کافران را از اعمالی که انجام داده‌اند، (به زودی) آگاه خواهیم کرد و از عذاب شدید به آنها می‌چشانیم.»

از این دسته صفات می‌توان به صفاتی چون خودخواهی و خودمحور بودن انسان (الفجر/۱۵ و الزمر/۴۹)، بی‌صبری در مقابل سختی‌ها (المعارج/۲۰)، ناامیدی در سختی‌ها (الفصّلت/۴۹)، مجادله کردن (الکهف/۵۴) و ... اشاره نمود.

ب- ۳) صفات ناشی از غفلت و رویگردانی از فطرت

پاره‌ای از صفات ناپسند که در آدمی یافت می‌شود، در خلقت و طبیعت اولیّه او وجود ندارد، ولی عدم توجه به فطرت الهی و پیروی از آن و هماهنگی با شریعت الهی، این صفات را در انسان ایجاد و تقویت می‌نماید. یکی از این صفات، «ناشکری و ناسپاسی» است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ: که انسان در برابر نعمت‌های پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است» «العادیات/۶»، که در اثر عدم توجه به نعم مختلف الهی و عدم توجه به منعم برای انسان ایجاد شده است و به همراه خود، زیان‌های معنوی و مادی فراوانی را متوجه آدمی می‌سازد.

در آیات فراوانی از قرآن کریم به این مسأله توجه شده است و شکرگزاری و قدردانی از خالق و مخلوق را زمینه رشد انسان در زمینه‌های مختلف است. «توجیه کردن» از صفات ناپسند دیگری است که در قرآن برای انسان بیان شده است: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَادِيرَهُ: بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است، * هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد» (القیامه/۱۵-۱۴).

صفت ناپسند «توجیه کردن» در موارد مختلف چه در برخورد شخص با هم‌نوعان و چه در پیشگاه الهی، صفتی است که به دلیل غبارگیری فطرت انسان و عدم شفافیت و زلالی آن رخ

می‌دهد و هرچه آدمی در این مسیر به جلو می‌رود، غبارهای آلودگی، فراموشی و جهل بر صفحه فطرت او می‌نشیند و جبران آن را سخت‌تر می‌نماید. این صفت قطعاً از صفات تعبیه شده در طبیعت آدمی نیست و عدم توجه به فطرت الهی و جهالت‌های علمی و عملی انسان باعث آن شده است.

انسان متعالی در لسان قرآن

انسان به دلیل دارا بودن فطرت الهی، دارای حقیقت‌جویی همیشگی و مستمر می‌باشد. فطرت بر اثر غفلت‌های آدمیان غبار می‌گیرد، ولی تغییرپذیر نمی‌باشد. بیان شد که وجود انسان شامل جسم مادی و روحی غیرمادی و ماورای طبیعی است. از نظر قرآن، وجود روح الهی و خداخواهی در انسان، فصل ممیز او با جانداران بیان شده است. روح انسان مجرد و همیشه زنده است و نابودشدنی و از بین‌رفتنی نمی‌باشد. بنابراین، جنس روح «حی» است و به سبب وجود فطرت الهی در انسان، «تأله» او یعنی خداخواهی مسبوق به خداشناسی وی و ذوب او در جریان الهیت، مشخصه انسان از منظر قرآن است. «حی متأله» موجود زنده‌ای است که حیات او در تأله وی تجلی دارد و تأله همان ذوب شدن در ظهور الهیت است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۹۸-۹۹ و ۱۰۴-۱۰۵). انسان به صورت بالقوه این توانایی و استعداد را دارد که حی متأله باشد، ولی اینکه چگونه و به چه وسیله‌ای می‌توان این توانایی را به حالت بالفعل در انسان درآورد و تثبیت نمود، سؤالی است که با مراجعه با آیات ابتدایی سوره الرحمن مشخص می‌شود: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ: خداوند رحمان، * قرآن را تعلیم فرمود، * انسان را آفرید، * و به او «بیان» را آموخت» (الرحمن/۴-۱).

در این آیات خلقت انسان به دست خداوند متعال بعد از مسأله تعلیم قرآن آمده است، در حالی که شاید نظم طبیعی چنین اقتضا می‌کرد که بیان شود: «الرَّحْمَنُ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ». ولی سیاق فعلی آیات نشان می‌دهد که انسانیت پس از تعلیم قرآن پدید می‌آید. در واقع، تعلیم معارف قرآنی به روح انسان شرافت وجودی می‌دهد و پدید آمدن چنین موجودی است که «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (المؤمنون/۱۴) را به دنبال دارد. بنابراین، در مسیر خلقت انسان تعلیم معارف قرآن باعث انسانیت انسان می‌شود و ظهور انسانیت محصول وحی الهی است. سپس در ادامه آیه آمده است، «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»، بیان به معنای هدفمند، روش، مشخص و شفاف است. اگر قرآن با نزول آن قلب و درون انسان پُر شود،

آثار و افعال چنین انسانی «بیان» خواهد بود، نه مبهم و نارسا. انسان «بیان» انسانی است که تمام اعمال و رفتارش هدفمند و بر مبنای معارف قرآن است. بنابراین، بیان محصول انسانیت است.

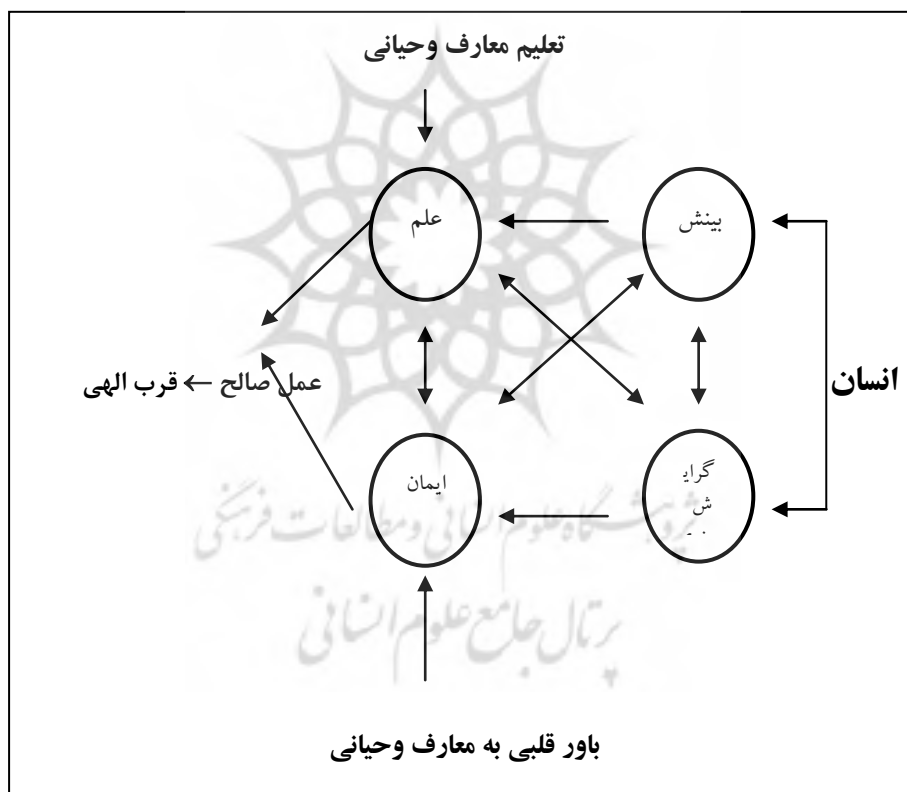
وحی الهی به ظهور انسانیت به بیان

به عبارتی، خدای سبحان نخست انسان بالقوه را می‌آفریند، پس قرآن را به او تعلیم می‌دهد و پس از تعلیم قرآن، اسباب خروج انسانیت از قوه به فعل فراهم می‌گردد و در نهایت، میوه انسان بالفعل، بیان معارف است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، الف: ۱۴۳-۱۳۶). انسانی که بخواهد در مسیر درست و صحیح قرار گیرد، باید آگاه باشد که عمل بر اساس معارف قرآنی و وحیانی است که می‌تواند او را به مقصد برساند و پاسخگوی ندای فطرت خداجو و خداخواه او باشد. توجه به این نکته ضروری است که در عمل به قرآن است که توصیه به عمل بر اساس دستورات شریعت و تعلیم نبوی آمده است. از این رو، ملاک انسانیت از دیدگاه قرآن، عمل بر اساس شریعت نبوی و معارف وحیانی است که میوه علم و ایمان به معارف وحیانی، عمل صالح است؛ عملی که صلاحیت عرضه به پیشگاه ربوبی را داشته باشد. عملی بر اساس قرآن و فطرت الهی انسان، از این روست که عمل صالح، منشأ و مبدأ قرب الهی می‌گردد که نهایت ارزش و ملاک انسانیت هر انسانی را میزان قرب او به حضرت حق مشخص می‌نماید.

عوامل باریابی به انسانیت و تعالی از منظر قرآن

انسان دارای بینش‌ها و گرایش‌هایی است. بینش، شناختی است که با گذشت زمان انسان نسبت به محیط اطراف خود پیدا می‌کند؛ شناختی که حاصل تجربه و علم است. گرایش، خواست‌ها و نیازهای مادی و معنوی انسان می‌باشد که محرک رشد، بالندگی، تکامل و تعالی او در زمینه‌های مختلف می‌باشد. جهت‌دهی صحیح به گرایش‌های انسان، از وظایف عقل و علم می‌باشد. توجه به گرایش‌های معنوی انسان و حرکت در مسیر آنها که حرکت در مسیر فطرت است، ایمان را به همراه دارد. ایمان به زندگی انسان رنگ و بوی دیگری بخشیده، فرد را از پوچی و بی‌هدفی نجات می‌دهد و در طی مسیر الهی کمک می‌نماید. برای دستیابی به مقام حی متألّه، انسان نیازمند علمی روشنگر، پایدار و بطلان‌ناپذیر به همراه ایمانی مستحکم، پیش‌رونده و دستگیر می‌باشد.

در تعریف انسان متعالی بیان گردید که از منظر قرآن علمی کارساز است که از سوی خالق متعال تعلیم داده شده باشد؛ زیرا تنها اوست که به دلیل حکمت و علم بی‌انتهایش به زوایای وجودی انسان آگاه بوده، خیر و شرّ او را می‌داند و انسان را در دستیابی به خیر راهنمایی می‌نماید. بنابراین، علمی نافع و سودمند است که از تعالیم وحیانی سرچشمه گرفته باشد و ایمانی کارساز و مستحکم است که ریشه در یقین و باور به معارف وحیانی داشته باشد. از این روست که ایمان و علم، دو بال پرواز انسان برای باریابی به مقام صالحین است که عمل صحیح هم بدون علم و ایمان، عمل صالح نبوده، صلاحیت عرضه به محضر باری تعالی را ندارد و قرب الهی را موجب نمی‌شود.



عنوان نمودار: اثرات معارف وحیانی بر انسان

عوامل بازدارنده رشد و تعالی انسان از دیدگاه قرآن

همانگونه که عواملی چون علم، ایمان و عمل صالح در رشد و تعالی انسان مؤثر است، عواملی هم بازدارنده و کم‌کننده سرعت سیر انسان می‌باشند. عواملی که به عنوان موانع و راهزنان فکری و عملی انسان در مراحل مختلف زندگی اثرگذار است و در صورت غفلت و کم‌توجهی زبان‌های غیرقابل جبرانی را متوجه وی می‌سازند. این عوامل هم درونی و هم بیرونی است و با کم‌رنگ نمودن فطرت الهی انسان، در وجود او نهادینه شده مراحل صیروت الهی او را کند یا متوقف می‌نمایند. با شناسایی و آگاهی از این موانع فکری و عملی است که انسان می‌تواند به مبارزه با آنها پرداخته به حفظ و صیانت از فطرت الهی خود بپردازد. این موانع (نظری و عملی) شامل موارد ذیل می‌باشد:

الف) غفلت

یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین عامل بازدارنده رشد و تعالی انسان غفلت است. غفلت از یاد خدا همراه و به دنبال آن غفلت از خود را نیز در پی دارد. انسانی که به جای خودنگری و خودسنجی به بیرون از خود مشغول می‌گردد، از رشد و تعالی خود جلوگیری می‌نماید. به فرموده قرآن کریم: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم. آنها دلها = عقل‌هایی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوشه‌هایی که با آن نمی‌شنوند. آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان هستند، چرا که با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت باز هم گمراهند» (الأعراف/۱۷۹).

گروه غافلان عقل‌هایی بدون اندیشیدن دارند؛ چشم‌هایی بدون بینایی و گوش‌هایی بدون قدرت شنوایی. در نتیجه، اینان از حیوانات نیز گمراه‌ترند؛ زیرا که به فرموده حضرت امیر، علیه‌السلام: «الْغَفْلَةُ ضَلَالُ النَّفْسِ: غفلت، گمراهی جان است». راه زدودن این مانع مراقبت از خود و پیوسته به یاد خدا بودن است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ب: ۳۹۴-۳۹۳). بنابراین، با تدبیر و تعمق در این اصل، ضرورت یاد دائمی حضرت حق بر آدمی مکشوف گردیده است و اهمیت آن بیش از پیش روشن می‌گردد و علت این امر وجود فطرت الهی ودیعه نهاده در درون

انسان است که دائماً رو به سوی معبود دارد. عواملی که از این حرکت و صیورت جلوگیری نمایند، ستر فطرت را سبب شده، مانع رشد و تعالی وجود آدمی می‌گردند.

ب) پندارگرایی و تکیه بر ظن و گمان به جای علم و یقین

قرآن کریم در آیات فراوانی به شدت با پیروی از ظن و گمان مخالفت نموده است و می‌فرماید: «وَإِنْ تُطِيعُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ: اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند، اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند؛ (زیرا) آنها تنها از گمان پیروی می‌نمایند و تخمین و حدس (واهی) می‌زنند» (الأنعام/۱۶).

در واقع، انسانی که گرفتار ظن و گمان و خیال است، به جای مشاهده حق و حقیقت به دنبال پندار خود می‌رود، چنین انسانی می‌پندارد که کار صحیح را انجام می‌دهد، ولی به دلیل عدم پیروی از حق، خیال او باطل و نارواست و از شکوفایی و رشد خود در بُعد علم و عمل محروم می‌ماند. یاد خدا و محاسبه نفس از پندارگرایی جلوگیری نموده، راه صحیح را به انسان نشان می‌دهد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ب: ۳۹۶ و مطهری، ۱۳۷۲: ۶۷). از خصوصیات وجود آدمی، قدرت پرواز فکر و خیال اوست. بر این اساس، در صورت عدم جلوگیری و کنترل گمان و خیال، پندارگرایی در انسان رشد نموده، مانعی در برابر تعالی جان او می‌گردد. پندارگرایی با هدر دادن سرمایه‌های عمر و وقت انسان، او را متضرر و بازگشت به مسیر صحیح را برای وی مشکل و ناهموار می‌نماید. تذکر و تنبّه نفس، یادآوری وجود خالق متعال و استفاده از علم صحیح، کمک فراوانی در جلوگیری از رشد و توسعه پندارگرایی می‌نماید.

ج) وسوسه شیطانی

انسان دائماً با وسوسه‌های شیطان رو به‌روست که با دسیسه‌های خود، حق را به جای باطل و باطل را به جای حق می‌نشانند. این دسیسه‌ها و وسوسه‌ها آنقدر قوی است که در انسان سالک، رأی و نظر او را به جای رأی و نظر وحی الهی قرار داده، این چنین انسان را از مشاهده ملکوت باز می‌دارد. در واقع، شیطان به وسیله قوه خیال، وهم و خیال را به جای عقل نشانده، انسان را از دیدن حقایق و گرایش به فضیلت‌ها محروم می‌کند. برای زدودن این مانع، انسان باید نسبت به گناه بی‌رغبت باشد و به تزکیه و نزاهت نفس بپردازد (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ب: ۳۹۵ - ۳۹۴). وساوس شیاطین درونی و بیرونی نیز همانند پندارگرایی راه دستیابی به کمال

و تعالی را با موانع متعدّد روبه‌رو نموده، انسان را از یاد مبدأ و مسیر اصلی خود منحرف می‌نماید. مبارزه با این شیاطین موجب شده که هر انسانی دائماً حقّ و حقیقت را در نظر داشته باشد و لحظه‌ای از مبدأ قدرت که خالق متعال است، غافل نماند.

د) میل‌ها و هواهای نفسانی

گرفتار شدن در دام خودبینی و هواهای نفسانی جلوی بینش و گرایش انسان را گرفته، او را از شکوفایی و تعالی باز می‌دارد. انسان‌هایی که دستیابی به منافع شخصی‌شان، بالاترین و رفیع‌ترین آرزو و غایت امیال‌شان است، گرفتار خودبینی شده، از سیر و سلوک الهی بی‌نصیب می‌مانند. نابودی نفس و کشتن او، جلوی این میل‌ها و هوس‌های نفسانی را گرفته، راه تعالی انسان را همواره می‌نماید (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ب: ۳۹۹-۳۹۸ و مطهری، ۱۳۷۲: ۶۸). اصلی‌ترین عامل و در واقع، مانع سیر و سلوک انسان، نفس و هواهای نفسانی اوست. تا انسان عقل خود را امیر کشور وجود نگرداند، نفس فرمانروایی می‌کند و به هر مسیر نادرستی او را می‌کشاند.

ه) شتابزدگی

شتابزدگی از عواملی است که مانع اندیشیدن و تصمیم صحیح می‌گردد و در دستیابی انسان به مسیر صحیح اختلال ایجاد می‌نماید. در قرآن کریم نیز از انسان‌ها خواسته شده تا به مرحله علم و یقین نرسیده‌اند، موضوعی را رد یا قبول ننمایند (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۷۲: ۶۸): «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِبُّوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَا تِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ: (ولی آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند، بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند و هنوز واقعیت آن بر آنان روشن نشده است! پیشینیان آنها نیز همین گونه تکذیب کردند. پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود!» (یونس/۳۹).

شتابزدگی از صفاتی است که در اثر انحراف صفت عجول بودن در انسان، از راه صحیح و طبیعی خود عاید او شده است و به جای کامیابی موجبات ناکامی، خسران و شرمندگی او را فراهم می‌سازد. بهره‌گیری از دو نیروی عقل و علم در تعدیل این صفت کمک شایانی می‌نماید.

و) سنت‌گرایی و گذشته‌نگری

قرآن به انسان‌ها یادآوری می‌کند که باورهای گذشتگان را مادام که با معیار عقل نسنجیده‌اند، نپذیرفته‌اند و از سنت‌گرایی بی‌مورد بپرهیزند که این امر جلوی شکوفایی عقل و تعالی جان انسان را می‌گیرد (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۷۲: ۷۰): «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانُوا آبَائِهِمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ: و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده، پیروی کنید، می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم! آیا اگر پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!» (البقره/۱۷۰).

پیروی کورکورانه و بدون دلیل و منطق از گذشتگان و تعصب‌گرایی قومی و قبیله‌ای یکی از عواملی است که همواره در قرآن کریم مذمت شده است و انسان‌ها را از آن نهی می‌فرماید.

ز) شخصیت‌گرایی

از دیگر موانع رشد و تعالی انسان، شخصیت‌گرایی کورکورانه است. قرآن انسان‌ها را به استقلال فکری دعوت نموده است و پیروی کورکورانه و بدون تعقل از شخصیت‌ها را موجب شقاوت ابدی می‌داند (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۷۲: ۷۰): «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَعْطَيْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا: و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند!» (الأحزاب/۶۷).

شخصیت‌گرایی نیز همانند قومیت‌گرایی و سنت‌گرایی، چشم و گوش باطن انسان را بسته و از دیدن و دریافت حقایق جلوگیری می‌نماید، در حالی که عدم تعصبات مختلف و پیروی از حقیقت در هر امری، انسان را در تشخیص راه صحیح یاری نموده، جلوی اشتباهات و خطاهای او را می‌گیرد.

ح) دنیاگرایی

تعلق به دنیا و محبت به آن از موانع اساسی شکوفایی نظری و در نتیجه، شکوفایی و تعالی انسان است. محبت دنیا همان گونه که مانع اصلاح عملی انسان است، موجب تباهی و فساد علمی او نیز می‌شود. تلاش شیطان و نفس اماره در سرگرم ساختن انسان به دنیا است تا به این وسیله انسان از یاد خدا که یاد مبدأ و اصل و منشأ آفرینش است، غفلت نماید که انسان وابسته

به دنیا را به توحید و فضایل اخلاقی و انسانی راهی نیست. تعالیم الهی انبیاء پرده دنیاگرایی را از جلوی چشمان آدمی کنار زده، واقعیت دنیا را به او نشان می‌دهد و یادآوری می‌کند که دنیا محل عبور و گذر است. فرصت و سفری است برای توشه برگرفتن برای منزلگاه ابدی (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ب: ۳۹۹)، چنان که حضرت امیر، علیه‌السلام، می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ وَبَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ رَسُولَهُ لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غَطَائِهِ وَيُحَذِّرُوهُمْ مِنْ ضَرَائِبِهَا: خداوند دنیا را مسکن مخلوقات خود قرار داد و رسولان خود را به سوی جن و انس مبعوث کرد تا پرده از چهره زشت دنیا بگیرند و آنها را از زیان‌هایش برحذر دارند» (نهج‌البلاغه / خ ۱۸۳).

علاقه و وابستگی به دنیا چنان قدرتمند و توانا عمل می‌نماید که با ازدیاد این علاقه، پیوسته انسان از یاد مبدأ و معاد غفلت می‌نماید و به مرور به گونه‌ای رفتار می‌کند که انگار بازگشت و رجوعی را پیش رو ندارد و در این سرا مانا و پایا بوده، سرای دیگر و نهایی در انتظار او نمی‌باشد. این در حالی است که استعانت از تعالیم الهی و وحیانی و یادآوری مرگ و معاد، در کاهش علاقه و وابستگی انسان به دنیا بسیار مؤثر بوده، او را در مسیر صحیح پایدار و استوار می‌گرداند.

ط) کبر

در قرآن کریم چنین آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ: کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد، ستیزه‌جویی می‌کنند، در سینه‌هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید. پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست» (غافر / ۵۶).

کبر چرکی است که صفحات شفاف دل را تیره می‌کند و انسانی که دلش تیره شد، از گرایش به فضیلت و شهود حق و راستی باز می‌ماند. کسانی که در زمین به دلایل مختلف و متعدد کبر می‌ورزند، مانع شکوفایی فطرت خویش گردیده، از تعالی جان و روح خود جلوگیری می‌نمایند. تا زمانی که انسان به ستیزه‌جویی در مقابل حقیقت بپردازد، راهی به سوی حضرت دوست نخواهد یافت (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ب: ۳۹۸).

شناسایی موانع رشد و شکوفایی انسان به انسان کمک می‌نماید تا با آگاهی و معرفت صحیح به مبارزه با این موانع پرداخته، سعی در کنترل و مهار این عوامل نماید که با اندک تلاشی از جانب شخص، خدای متعال نیز راه‌های شناخت و آگاهی را بر وی می‌گشاید و او را راهنمایی و هدایت می‌نماید و مسیر حرکت وی را هموار می‌نماید. در صورتی که مخالفت و معاندت با این حقایق، لحظه به لحظه انسان را از سیرورت خویش و کمالی که مدّ نظر خالق متعال است، دور نموده، راه بازگشت وی را با صعوبت بسیار همراه می‌سازد.

نتیجه‌گیری

انسان موجودی است دارای دو بُعد وجودی؛ ترکیبی از روح ملکوتی و الهی، و جسمی طبیعی و مادی که دارای تطورهایی در مسیر آفرینش خود می‌باشد. از ویژگی‌های منحصر به فرد این مخلوق، غیر از دو بُعدی بودن وجود او، داشتن فطرت الهی و وجود قدرت، اختیار می‌باشد. ویژگی‌هایی که او را «احسن المخلوقین» قرار داده است. در این مقاله پس از مشخص شدن ویژگی‌های آفرینش انسان، به بررسی صفات پسندیده و نکوهیده انسان از منظر قرآن کریم پرداخته شده است. در ادامه به تعریف قرآنی انسان پرداخته شد و این امر که دارا بودن چه خصیصه‌ای موجودی را لایق نام انسان می‌نماید. انسان در لسان قرآن کریم «حیّ متألّه» است؛ موجود زنده‌ای که حیات او در تأله او تعریف شده است. در واقع، از این دیدگاه، موجودی انسان نام می‌گیرد که دارای بینش‌ها و گرایش‌های الهی باشد. تمامی انسان‌ها دارای بینش‌ها و گرایش‌هایی هستند که علم و ایمان نتیجه این دو عامل است. در صورتی که علم و ایمان در انسان، همسو و هم‌راستا با معارف و حیانی باشد، به انجام عمل صالح منتج می‌شود. عملی که همراه و به دنبال خود، قرب الهی را که در قرآن هدف آفرینش انسان بیان شده است، در پی دارد. به سخن دیگر، قرآن کریم ملاک انسانیت انسان را «علم و ایمان» منتج به «عمل صالح» دانسته که دستاورد عمل صالح برای انسان، قرب او به مبدأ هستی، یعنی آفریدگار متعال است. توجه به فطرت الهی و بهره‌گیری از معارف و حیانی، سیرورت انسان را آسانتر و بی‌اشکال‌تر می‌نماید، در حالی که موانعی چون غفلت، پندارگرایی، وسوسه‌های شیاطین درونی و بیرونی، شتابزدگی، سنت‌گرایی، شخصیت‌گرایی، دنیاگرایی و کبر، سیرورت انسان را کند و در مراحل و مواقعی به تعویق می‌اندازد که توجه به دستورات و قوانین الهی و حرکت بر آن اساس، عبور از موانع را آسان و میسر می‌سازد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَفْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ: خداوند بهترین سخن را نازل فرموده؛ کتابی که آیات آن (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است؛ آیاتی مکرر دارد (با تکراری شوق‌انگیز) که از شنیدن آیات آن لرزه بر اندام کسانی می‌افتد که از پروردگارشان می‌ترسند؛ سپس برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خدا می‌شود. این هدایت الهی است که هر کس را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند و هر کس را خداوند همراه سازد، راهنمایی برای او نخواهد بود».

۲- علامه محمدتقی جعفری با توضیحی که در کتاب *انسان در اسلام* خود داده‌اند، صفات منفی و ناپسند انسان را مربوط به طبیعت او نمی‌دانند و بیان می‌کنند که اگر این صفات منفی در ذات انسان بود، مورد نهی قرار نمی‌گرفت (جعفری، ۱۳۷۷: ۴۲-۳۶).

۳- سیرورت به معنای تحوّل، شدن و از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر تکامل یافتن است. قرآن کریم از سیر انسان به سیرورت یاد کرده است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۶۹). مثال‌هایی از این واژه را در آیات (المائده/ ۱۸)، (ق/ ۴۳)، (لقمان/ ۱۴) و (الحج/ ۴۸) می‌توان مشاهده و مطالعه کرد.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم. ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- نهج البلاغه. ترجمه محمد دشتی.
- استیونس، لسلی. (۱۳۶۸). *هفت نظریه در باب طبیعت انسان*. ترجمه بهرام محسن‌پور. چاپ اول. تهران: انتشارات رشد.
- دیرکس، هانس. (۱۳۸۰). *انسان‌شناسی فلسفی*. ترجمه محمدرضا بهشتی. چاپ اول. تهران: انتشارات هرمس.
- راغب اصفهانی، حسن بن محمد. (۱۳۸۶). *مفردات الفاظ القرآن*. ترجمه محمدحسین رحیمی. چاپ اول. تهران: نشر سبحان.
- جعفری، محمدتقی. (۱۳۷۷). *انسان در اسلام*. چاپ اول. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۵). *تسنیم؛ تفسیر قرآن کریم*. ج ۳. چاپ سوم. قم: انتشارات اسراء.

_____ . (۱۳۸۶). *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*. چاپ دوم. قم: انتشارات اسراء.

_____ . (۱۳۸۷). الف. *تفسیر انسان به انسان*. چاپ چهارم. قم: انتشارات اسراء.

_____ . (۱۳۸۷). ب. *تفسیر موضوعی قرآن کریم*. ج ۱۲. فطرت در قرآن. چاپ پنجم. قم: انتشارات اسراء.

_____ . (۱۳۸۸). *حق و تکلیف در اسلام*. چاپ سوم. قم: انتشارات اسراء.

_____ . (۱۳۹۰). *انسان از آغاز تا انجام*. چاپ سوم. قم: انتشارات اسراء.

حلی، علی اصغر. (۱۳۷۱). *انسان در اسلام و مکاتب غربی*. چاپ اول. تهران: انتشارات اساطیر.

طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۷۸). *تفسیر المیزان*. مجلدهای ۱، ۲، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۱۷ و ۲۰. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. چاپ یازدهم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

فکوهی، ناصر. (۱۳۸۲). *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*. چاپ دوم. تهران: نشر نی.

فولادوند، محمدمهدی. (۱۳۸۱). *قرآن‌شناسی*. چاپ اول. تهران: مؤسسه فرهنگی، هنری، سینمایی الست فردا.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۲). *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی*. جلد اول؛ انسان و ایمان. چاپ نهم. تهران: انتشارات صدرا.

_____ . (۱۳۷۳). *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی*. جلد چهارم. انسان در قرآن. چاپ هشتم. تهران: انتشارات صدرا.

_____ . (۱۳۸۵). *کلیات علوم اسلام*. ج ۱. منطق - فلسفه. چاپ سی و ششم. تهران: انتشارات صدرا.

_____ . (۱۳۸۷). *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی*. جلد ۵. جامعه و تاریخ. چاپ بیست و یکم. تهران: انتشارات صدرا.